

مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۲/۰۳

احمد فواد ارسلا

## ستراتیژی بزرگ و شکنندگی رژیم‌ها: ایران، چین و پاکستان در محاسبات ستراتیژیک ایالات متحده



در چارچوب ستراتیژی بزرگ ایالات متحده، ایران، چین و پاکستان سه دولت متفاوت اما هم شکل شکنندگی رژیم‌ها را نمایندگی می‌کنند. ایران یک دشمن عمده منطقه‌ای است؛ چین رقیب اصلی منظم است؛ و پاکستان در ظاهر شریک، اما در عمل کشوری بی‌ثبات است. هر سه با بحران‌های داخلی روبه‌رو اند که موقف ستراتیژیک آنها در حال تضعیف است. در مجموع، این وضعیت نشان می‌دهد که رقابت جیوپولیتیک بیش از آنکه بر قدرت خارجی متکی باشد، بر شکنندگی داخلی بنا شده است.

مسیر ایران بیانگر یک بحران کلاسیک مشروعیت است. اعتراض‌های گسترده و دوامدار، رکود اقتصادی و پوسیدگی ایدئولوژیک، توانایی رژیم را برای حکومت از راه رضایت عمومی محدود ساخته است. فشار ایالات متحده - از طریق تحریم‌ها، انزوای دیپلماتیک و تهدید معتبر اقدام نظامی - این فشارهای داخلی را تشدید کرده است. تهران اکنون با یک چلنج دوگانه روبه‌رو است: سرکوب نارضایتی داخلی و همزمان بازداشتن تهدید خارجی. نظریه سیاسی و تجربه تاریخی نشان می‌دهد که رژیم‌هایی که همزمان با ناآرامی داخلی و فشار خارجی مواجه اند، معمولاً به سوی افراطی شدن و سرکوب بیشتر می‌روند؛ نمونه‌ای که اغلب مقدمه از هم پاشیدن است.

شکنندگی چین از نوعی دیگر است، اما از نظر طرز تشکیلات دولتی مشابه می‌باشد. حزب کمونیست چین از مشروعیت مبتنی بر طرز العمل اقتصادی به سوی کنترل مبتنی بر نظارت و مراقبت حرکت کرده است. کند شدن رشد اقتصادی، کاهش جمعیت و افزایش بیکاری جوانان، قرارداد اجتماعی میان رفاه و اطاعت سیاسی را تضعیف نموده است. ستراتیژی ایالات متحده که بر مهار تکنالوژیک، تقویت اتحادها و تنوع‌بخشی زنجیره‌های تأمین متمرکز است مستقیماً در پی از هم پاشیدن رژیم چین نیست، اما انتخاب‌های خارجی آن را محدود می‌سازد، در حالی که فشارهای داخلی افزایش می‌یابد. نتیجه، دولتی است که در بیرون قدرت‌نمایی می‌کند، اما در داخل منابع بیشتری را صرف کنترل جامعه می‌سازد؛ نشانه‌ای از شکنندگی اقتدارگرایانه، نه اعتماد به نفس.

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

پاکستان نمونه‌ای عاجل و حادثر از هم پاشیدن داخلی را نشان می‌دهد. برخلاف ایران و چین که بحران مشروعیت‌شان بیشتر به شکل اعتراضات شهری بروز می‌کند، بحران پاکستان به صورت مقاومت مسلحانه در مناطق دور از مرکز نمایان شده است. در بلوچستان و خیبرپختونخوا، خشونت شورشیان بار دیگر به یک واقعیت پایدار سیاسی مبدل شده است. حملات بر نیروهای امنیتی، تهداب‌ها و تشکیلات دولت نشان می‌دهد که مسئله صرفاً تروریسم مقطعی نیست، بلکه چلنجی دوامدار در برابر انحصار زور توسط دولت است.

این تصادمات تصادفی نیستند، بلکه در اساس شکل دولت پاکستان وجود داشته و دارد. نظام سیاسی پاکستان در ادغام جمعیت‌های مناطق دور از مرکز در یک چارچوب ملی معتبر ناکام مانده است. تشکیلات ملکی همچنان تابع اقتدار نظامی‌اند، انتخابات از اعتبار لازم برخوردار نیست، و محاکم به وسایل اداره سیاسی بدل شده‌اند، نه تشکیلات بی‌طرف عدالت. در نتیجه، دولت از مشروعیت لازم برای جلب همکاری داوطلبانه در مناطق مورد مناقشه برخوردار نیست. عملیات امنیتی جایگزین حکومت‌داری شده و چرخه‌های سرکوب و شورش را بیه صورت متداوم تولید می‌کند، نه ثبات پایدار را.

شورش‌ها در بلوچستان و خیبرپختونخوا همچنین عواقب درازمدت سیاست پاکستان در استفاده از گروه‌های مسلح به عنوان ابزار سیاست خارجی را بازتاب می‌دهد. گروه‌هایی که برای نفوذ در افغانستان و علیه هند پرورش یافته بودند، اکنون به بازیگران مستقل تبدیل شده‌اند و بازگشت خشونت به داخل کشور را رقم زده‌اند. این میراث مرز میان ستراتیژی خارجی و امنیت داخلی را مخدوش ساخته و توان دولت را برای از میان برداشتن تشکیلاتی که زمانی خود ایجاد کرده بود، بدون بی‌ثبات ساختن تشکیلات امنیتی‌اش، محدود نموده است.

از دیدگاه ستراتیژیک، وضعیت پاکستان از ایران و چین نیز شکننده تر است. ایران همچنان از انسجام ایدئولوژیک و تمرکز اداری برخوردار است. چین مقیاس اقتصادی و ظرفیت بیوروکراتیک خود را حفظ کرده است. اما پاکستان ترکیبی از ضعف مشروعیت ملکی، حکومت‌داری نظامی‌شده و قرارداد اجتماعی متلاشی را نشان می‌دهد. این کشور صرفاً با مخالفت روبه‌رو نیست؛ بلکه با بی‌اعتمادی عمیق مواجه است. این وضعیت نوعی بی‌ثباتی ایجاد می‌کند که نه انقلابی، بلکه از هم پاشیدن متداوم است: قلمروها به‌گونه اسمی اداره می‌شوند، اما وفاداری وجود ندارد و خشونت به امر عادی بدل می‌شود.

در چارچوب ستراتیژی بزرگ ایالات متحده، این امر عواقب مهم دارد. در حالی که ایران به عنوان دشمنی برای مهار شدن و چین به عنوان رقیبی برای پیشی گرفتن تلقی می‌شود، پاکستان در جایگاهی مبهم قرار دارد: شریکی ظاهری که تحرکات داخلی‌اش اعتبار ستراتیژیک آن را تضعیف می‌کند. تداوم شورش‌ها در بلوچستان و خیبرپختونخوا توان پاکستان را برای ایفای نقش به عنوان یک بازیگر باثبات منطقه‌ای کاهش داده و پرسش‌هایی جدی درباره انسجام درازمدت دولت ایجاد می‌کند.

در نگاه تطبیقی، هر سه رژیم وابستگی فزاینده به زور به جای رضایت را نشان می‌دهند. ایران به سرکوب ایدئولوژیک متکی است؛ چین به نظارت تکنوکراتیک؛ و پاکستان به کنترل نظامی سیاست و قلمرو. در هر سه مورد، حکومت‌داری به طور روز افزون زور را جایگزین مشروعیت می‌کند. این مواضع مشابه نمونه‌های وسیع‌تر را نشان می‌دهد: نظام‌های اقتدارگرا یا نیمه‌اقتدارگرا تحت فشار دوامدار، به جای گسترش پایگاه حکومت‌داری، آن را محدودتر می‌سازند.

خطر برای ستراتیژی ایالات متحده تنها در محاسبه نادرست جنگ خارجی نهفته نیست، بلکه در بدفهمی از هم پاشیدن داخلی نیز قرار دارد. فشار خارجی می‌تواند تضادهای درونی را تشدید کند، اما هم‌زمان می‌تواند عکس‌العمل‌های قهری را نیز محکم‌تر سازد. با این حال، جریان ستراتیژیک برای هر سه نظام نامطلوب است. هیچ‌یک نتوانسته‌اند مشروعیت سیاسی خود را تجدید کنند. هر سه بیشتر در حال اداره زوال‌اند تا تحکیم اقتدار.

مسیر پاکستان بخصوص شدید است، زیرا بحران آن نه مقطعی، بلکه دوامدار است. شورش در بلوچستان و خیبرپختونخوا، همراه با موضع‌گیری سیاسی در مرکز، نشان می‌دهد که دولت میان نظامی‌سازی و تجزیه گرفتار شده است. برخلاف ایران که با چلنج ایدئولوژیک مردمی روبه‌رو است، یا چین که با محدودیت‌های تشکیلات اقتصادی

دست‌وپنجه نرم می‌کند، پاکستان با مشکل بنیادی‌تری مواجه است: دولت‌داری ناقص. این کشور بدون رضایت حکومت می‌کند و بدون حل منازعه می‌جنگد.

از دیدگاه ستراتیژی بزرگ، میدان تعیین‌کننده نه لزوماً رویارویی نظامی، بلکه دوام تشکل دولتی است. اگر ایران نتواند جامعه را با ایدئولوژی خود آشتی دهد، با خطر گسست انقلابی روبه‌رو خواهد شد. اگر چین نتواند میان کنترل و رشد اقتصادی تعادل برقرار کند، با رکود تشکل دولتی مواجه خواهد شد. اگر پاکستان نتواند میان زور و مشروعیت آشتی ایجاد کند، با جنگ داخلی طولانی‌مدت روبه‌رو خواهد شد.

خط مشترک این است که هر سه رژیم بیشتری را صرف حفظ کنترل داخلی می‌کنند، در حالی که در بیرون نمایش قاطعیت می‌دهند. از نظر تاریخی، این مثال بیشتر به نظام‌هایی تعلق دارد که به نقطه عطف نزدیک می‌شوند، نه به نظام‌های باثبات. از هم پاشیدن حتمی نیست، اما فشار منظم و اساسی آشکار است.

در این معنا، ستراتیژی ایالات متحده در برابر ایران و چین، و تعامل پرتشنج آن با پاکستان، در بستر دشمنانی شکل می‌گیرد که بیش از آنکه با رقابت خارجی درگیر باشند، مصروف انسجام داخلی خود هستند. نتیجه نهایی کمتر به حملات هوایی یا محدودیت‌های تجاری وابسته خواهد بود و بیشتر به این بستگی دارد که آیا این رژیم‌ها می‌توانند رضایت سیاسی را دوباره بسازند یا نه. شواهد موجود نشان می‌دهد که هیچ‌یک تاکنون راه معتبری برای این کار نیافته‌اند.



**آرشیف: مطالب نشرشده محترم احمد فواد ارسلا**